

دانش آموز

ماهنامه آموزشی، تفریحی و انگلیسی
دوره بیست و سوم - از دین ششم تا دهم

شماره بیست و نهم
۳۲ صفحه • ۸۰۰۰ ریال



گریه نکن نردبان! . سیستانی ها و بلوچ ها . لیموناد

بهترین خواندنی جهان

قرآن کریم در سوره لقمان، بخشی از آیهی ۱۹ می‌فرماید:
«... و صدايت را آهسته کن که زشت‌ترین
صداها، صدای خران است.»



به نام خدا



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
شرکت افست

◀ مامانموی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
◀ برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم و پنجم و ششم دبستان
◀ دورهمی سنی و پنجم • اردیبهشت ۹۶ • شماره‌ی ۸
◀ شماره‌ی پید پی ۲۸۷
◀ مدیر مسئول: محمّد تاسری
◀ زیر نظر شورای سردبیری

◀ مدیر داخلی: اعظم اسلامی
◀ ویراستار: میثو کریم‌زاده
◀ طراح گرافیک: مهدیه صفائی‌نیا

نشانی دفتر مجله:

تهران، ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶

تلفن دفتر مجله:

۰۲۱ - ۸۸۸۴۹۰۹۵

مصدوق پستی:

۱۵۸۷۵ / ۶۵۸۹

رایانامه:

daneshamooz@roshdmag.ir

نشانی مرکز بررسی آگار، تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷۰

تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲

● تلفن پیام‌گیر مجله رشد: ۰۲۱ - ۸۸۳۰۱۴۸۲
● کد مدیر مسئول: ۱۰۲ ● کد دفتر مجله: ۱۰۵
● کد امور مشترکین: ۱۱۴
● شمارگان: ۱۰۵۹۸۰۰۰۰ نسخه
● طراح عنوان مطالب: سعید سلیمی
● تصویرگر جلد: نسیم بهاری
● عکاس جلد: جمشید فرجوندفردا
● عکس آشنایی از اعظم لاریجانی

۱۸ رایانه‌ای که مریض بود

۲۰ لبخند

۲۲ خاک

۲۴ چگونه فکر زمستان باشیم؟

۲۶ بچه خرس خودخواه

۲۸ جدول و سرگرمی

۳۰ من یار مهربانم

۳۱ لیموناد

۳۲ تا قلّه‌های شعر

۱ زشت‌ترین صدا

۲ تقویم

۴ گریه نکن نردبان!

۶ سفر آسمانی

۸ ناخن‌هایت را به من نشان بده!

۱۰ سلامت باشید

۱۲ پینگ پنگ

۱۴ اقوام ایران

۱۶ شعر

صدای زشت‌ترین

دنیا پر از صداهای جورواجور است. بعضی صداها گوش‌نوازند: صدای پرنده‌ها، جویباران، باران، ... بعضی صداها گوش‌خراشند: صدای بوق ممتد ماشین‌ها، جیغ کشیدن، داد و بی‌داد دو نفر، ... آدم‌ها برای بیان فکرها، ابراز احساسات و ایجاد ارتباط با یک‌دیگر حرف می‌زنند و «صدا» تولید می‌کنند. صدا اگر متعادل باشد، لذت‌بخش است؛ اما اگر به داد و فریاد تبدیل شود، آزاردهنده است.

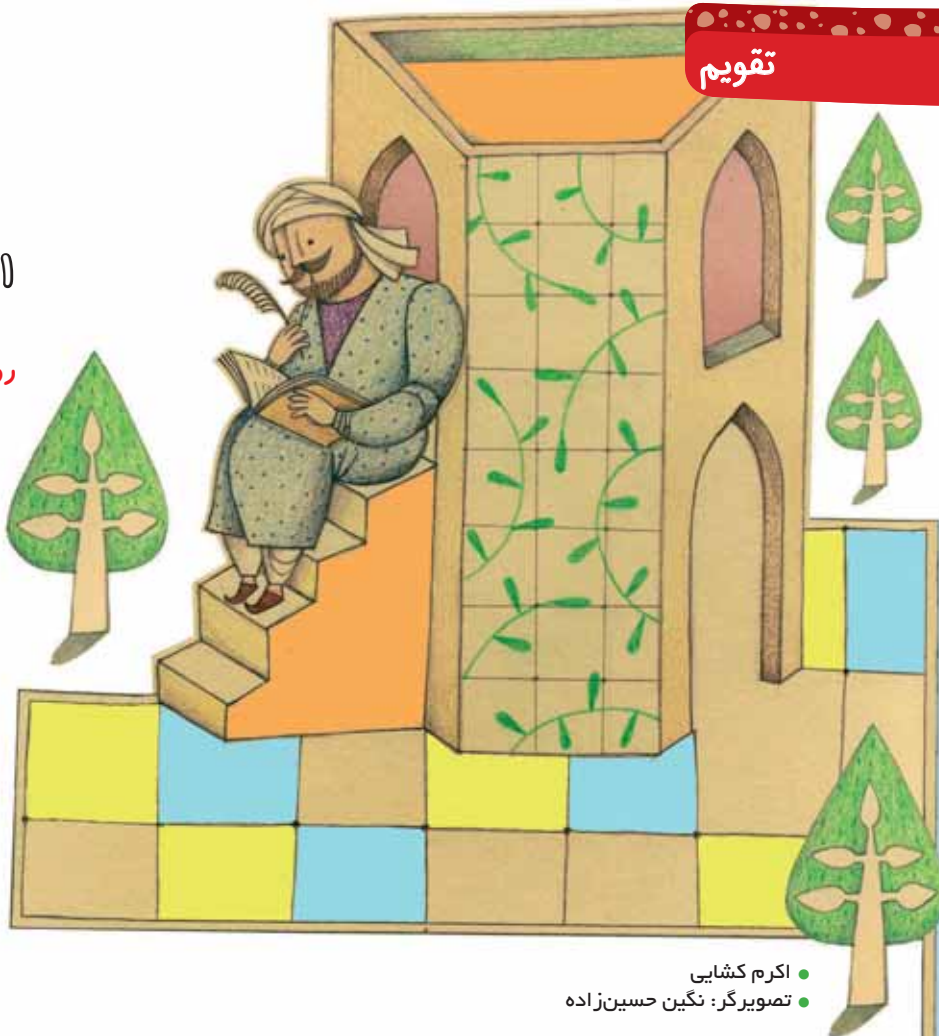
• تصویرگر: ملیکا سعیدا

۱ اردیبهشت

روز بزرگداشت سعدی (۶۹۱-۶۰۶ هجری قمری)

«گلستان» فقط یک باغ پر از گل نیست. «گلستان» نام یک کتاب است که حکایت‌های شنیدنی دارد. «بوستان» هم فقط یک باغ زیبا نیست.

«بوستان» نام یک کتاب است که درخت‌های سرسبز آن، شعرهای زیبایش هستند. «گلستان» و «بوستان» شاهکار شاعر بزرگ ایرانی، یعنی سعدی هستند. اول اردیبهشت ماه، روز بزرگداشت سعدی است.



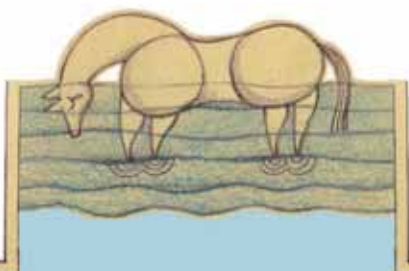
• اکرم کشایی
• تصویرگر: نگین حسین زاده

۲ اردیبهشت

تولد امام حسین علیه السلام و روز پاسدار - روز ملی خلیج فارس

روز دهم اردیبهشت، سه تا مناسبت خوب داریم: روز تولد امام حسین (ع)، روز پاسدار و روز ملی خلیج فارس. پاسدار به معنی نگهبان و مراقب است. پاسدار یعنی کسی که از مرزهای سرزمینش دفاع می‌کند. او نه تنها از خاک سرزمینش، بلکه از دریاها و سرزمینش هم دفاع می‌کند. از شمال تا جنوب. از دریای خزر تا خلیج فارس و دریای عمان.

امام حسین (ع) هم پاسدار است. امام حسین از خوبی و انسانیت دفاع کرده است. خلیج فارس هم که در جنوبی‌ترین بخش کشورمان ایران قرار گرفته، با امواج خروشان و نیلگونش، مراقب خاک سرزمین ماست.



۳ اردیبهشت

سوم اردیبهشت: شهادت امام کاظم علیه السلام (۱۸۳ هجری قمری)

گاهی پیش می‌آید که از مسئله‌ای عصبانی و ناراحت می‌شویم؛ اما اگر نتوانیم عصبانیت خودمان را کنترل کنیم، ممکن است بعداً پشیمان بشویم. حتماً می‌دانید که لقب امام هفتم ما کاظم است. کاظم یعنی کسی که خشم خود را فرو می‌خورد و عصبانیت خود را کنترل می‌کند. روز سوم اردیبهشت، مصادف با شهادت امام موسی کاظم (ع) است.



۱۱ اردیبهشت

تولد حضرت عباس (ع) و روز جانباز - روز جهانی کار و کارگر

بعضی از کلمه‌ها با بعضی از انسان‌ها همراه است. مثل واژه‌ی فداکاری که با حضرت ابوالفضل (ع) همراه است. حتماً داستان فداکاری و جانبازی حضرت ابوالفضل (ع) را شنیده‌اید. جانباز یعنی کسی که جان خود را برای دفاع از دیگران به خطر می‌اندازد. حتماً داستان فداکاری جانبازهای عزیز کشورمان - ایران - را هم شنیده‌اید. این روز، روز تولد حضرت ابوالفضل (ع) و روز جانباز است. روز جهانی کار و کارگر هم امروز است. کارگران، انسان‌های زحمت‌کشی هستند. آن‌ها هم برای خانواده‌هایشان ایثار و فداکاری می‌کنند.

۱۲ اردیبهشت

تولد امام سجاد علیه السلام - شهادت استاد مرتضی مطهری و روز معلم

معلم کسی است که شغلش، آموختن به دیگران باشد. معلم از مقام بالایی برخوردار است. معلم‌ها مثل کتاب‌ها، گنجینه‌ای از مطالب خوب و آموزنده هستند. روز معلم با شهادت استاد مطهری همراه است. به او لقب «معلم شهید» را داده‌اند.

دوازدهم اردیبهشت امسال، روز شهادت امام سجاد (ع) هم هست. در کتاب صحیفه‌ی سجادیه، دعاها و نیایش‌های زیبای ایشان آمده است.

۲۲ اردیبهشت

تولد امام زمان (عج) و روز جهانی مستضعفان

نیمه‌ی شعبان برای ما با امید و انتظار همراه است. ما روز نیمه‌ی شعبان را جشن می‌گیریم. روز بیست و دوم اردیبهشت امسال، تولد امام زمان (عج) است.

گریه نکن نردبان!

با دست‌هایمان گل‌های باغچه را در آورديم و ماليديم به ماشين. من روی کاپوت ماشين، صورت یک آدم را کشيدم که دو تا شاخ گنده داشت!

بعد هم رفتيم سراغ بازی فوتبالمان. از راننده‌ی ماشين خبری نشد. بازی تمام شد و من رفتم خانه. دایي و زن دایي با بابا و مامان، حسابی می‌گفتند و می‌خندیدند.

دایي تا من را دید، خندید و گفت: «ماشين را دیدی؟ حال کردی؟» پرسيدم: «کدام ماشين؟»

زن دایي گفت: «همان که جلوی در خانه است.»

یک دفعه سرم سوت کشيد: «۲۰۶ آلبالویی؟»

دایي گفت: «بگو عروسک!»

من کردم و الکی خنديدم: «آره دیدم. چه طور مگه؟»

دایي گفت: «خب نردبان، ماشين مال ماست ديگر! تازه خريدم.»

مامان به من گفت: «خب بگو مبارک است! چرا رنگت پريده؟»

برگشتم طرف در تا دوباره کفش‌هایم را بپوشم که بابا گفت: «حالا کجا؟»

گفتم: «آلان برمی‌گردم.»

دایي گفت: «نمی‌خواهد جایی بروی. همگی مهمان من، شام می‌رويم در بند. شیرینی ماشينم.»

مامان گفت: «نه، خودم شام می‌پزم.»

دایي گفت: «خواهر جان! حالا یک بار ما خواستيم ناپرهيزی کنيم.»

دل توی دلم نبود. با خودم گفتم: «چه خاکی به سرم بریزم.»

بعد فکر کردم بهتر است اصلاً به روی خودم نياورم.

دایي زودتر از همه رفت بیرون. یک‌هو مثل برق گرفته‌ها آمد توی حیاط، زد توی سرش و گفت: «بابا عجب محله‌ای داريد شما!»

بابام هول شد و دوید طرف در حیاط: «مگه چی شده؟»

دایي گفت: «برو خودت ببين چه بلایی سر ماشين آوردند!»

من خودم را به بستن بند کفش‌هایم مشغول کردم. مامان پرسيد: «محسن، نفهمیدی کی اين کار را کرده؟»

بعد تا عکس روی کاپوت ماشين را دید، گفت: «الهی دستتان بشکند! ببين چه نقاشی بدتر کيبي هم کشيدند!»

داشت گريه‌ام می‌گرفت. خواستيم به همه چیز اعتراف کنم؛ ولی ترسيدم.

بابا شلنگ آب را آورد و دوتایی ماشين را شستيم. دایي هم جک زد و چرخ ماشين را برد پنجره‌گیری سر کوچه.

زنک خانه را که زدند، بابا گفت: «در را باز کن. فکر کنم دایي عزت و زنش باشند.»

دکمه‌ی در بازکن را زدم و یک نفس دويدم توی حیاط.

سلام دایي! سلام زن دایي!

دایي مثل همیشه با من دست داد و گفت: «چه طوری نردبان؟»

به من می‌گفت نردبان. گفتم: «خوبم.»

رفتيم توی اتاق و مامان شروع کرد به پذيرایی.

دوباره صدای زنک آمد. گوشی آيفون را برداشتم و پرسيدم: «کیه؟»

صدای مجتبی آمد: «محسن! می‌آیی بازی؟»

قبول کردم.

مامان گفت: «کجا؟»

گفتم: «فوتبال. زود برمی‌گردم.»

رفتم کتانی‌هایم را بپوشم که بابام گفت: «مارادونا! مواظب خودت باش.»

گفتم: «چشم بابا!»

عصر تابستان، فوتبال توی کوچه خیلی کیف داشت.

همه‌ی بچه‌ها بودند: مجتبی، احمد، فرزاد، ناصر و حسين.

دو تا تيم سه نفره داشتيم. دروازه‌ها را

گذاشتيم وسط کوچه که چشمم خورد

به یک پڑوی ۲۰۶ آلبالویی تمیز که

جلوی در بزرگ خانه‌مان پارک شده

بود. روی در، علامت «پارک ممنوع»

زده بوديم.

به مجتبی گفتم: «ببين نامرد کجا پارک

کرده!»

فرزاد گفت: «حتماً کور بوده، تابلوی پارک

ممنوع را ندیده!»

ناصر خندید و گفت: «خب، چه جایی بهتر از اين جا؟»

فشنگ زیر سایه‌ی درخت!»

بچه‌ها همگی خنديدند. عصبانی شدم. یک لگد زدم به چرخ ماشين و

گفتم: «حالا می‌دانم چه کار کنم!»

گشتم، یک میخ بزرگ پیدا کردم و افتادم به جان یکی از چرخ‌های

ماشين. بادش فیس فیس خالی می‌شد و کیف می‌کردم.

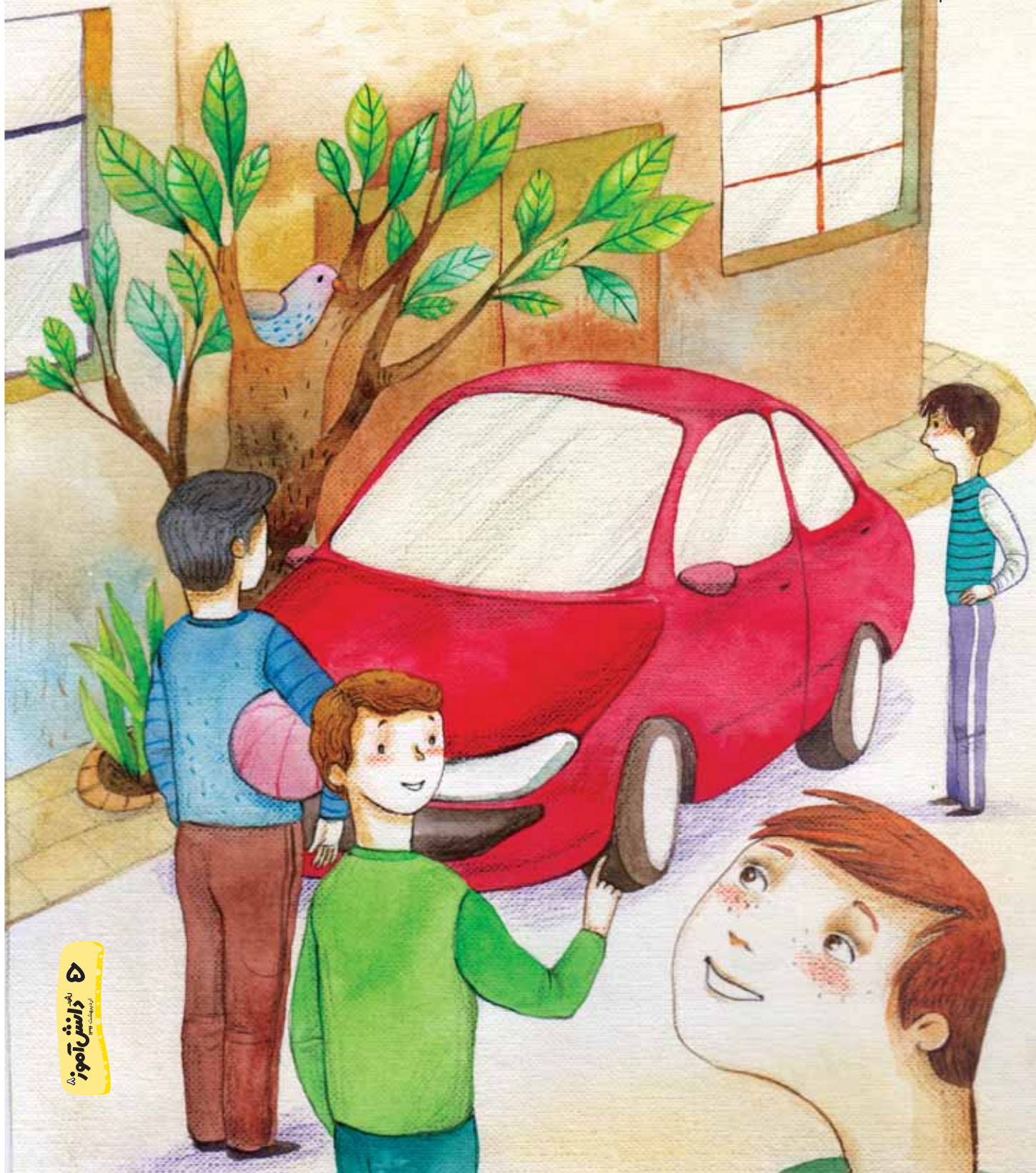
احمد گفت: «ببایید ماشين را گل مالی کنيم!»

ناصر خندید: «آره، چه کیفی دارد!»



دایی خندید و گفت: «خودم فهمیدم!»
چشم‌هایم پر از اشک شد. اشکم را با کف دستش پاک کرد و گفت:
«گریه نکن نردبان!»
این قشنگ‌ترین «نردبانی» بود که از او شنیدم.

آن شب رفتیم دربند؛ اما اصلاً به من خوش نگذشت. از خجالت جیک
نزدم. شام هم از گلویم پایین نرفت.
آخر شب به خانه برگشتیم. دایی خداحافظی کرد و برگشت تا سوار
ماشین شود که من دیگر طاقت نیاوردم. دویدم پشت سرش. دستش
را گرفتم و او را بردم یک گوشه و آهسته گفتم: «ببخشید! کار من و
دوست‌هایم بود»





حضرت علی (ع) فرمود: «از هر دانشی بهترینش را فراگیر، همان‌طور که زنبور عسل از هر گلی، بهترینش را انتخاب می‌کند.»

بهترین گل

دشت، زیر آسمان آبی، مثل یک دفتر نقاشی زیبا بود. زنبورهای عسل از گلی به گلی دیگر می‌رفتند. «پروانه» گاهی دنبال آن‌ها می‌دوید، گاهی به پدر کمک می‌کرد. گاهی هم با تماشای گل‌ها و زنبورها، حواسش می‌رفت یک جای دور دور. غروب که شد، زنبورها به کندوها برگشتند. پدر گفت: «دخترم ما هم باید به کندوها ایمان برگردیم. حتماً ملکه‌ی ما هم منتظر ماست! راستی از فردا می‌توانی هر کلاسی را که دوست داری انتخاب کنی. تابستان فرصت خوبی برای یاد گرفتن یک هنر یا یک مهارت جدید است.» پروانه دشت را نشان داد و گفت: «دانستنی‌ها، مثل گل‌ها خیلی زیادند. باید خوب فکر کنم و بهترینش را انتخاب کنم؛ مثل زنبورها که بهترین گل‌ها را انتخاب می‌کنند.»

رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس به آن‌چه می‌داند عمل کند، خداوند دانش آن‌چه را که نمی‌داند به او می‌دهد.»

اولین گل

فرشته شاخه‌ی گل شکسته را توی لیوان آب گذاشت و آن را برد پشت پنجره. آفتاب هر روز می‌آمد. نسیم از لای پنجره می‌وزید. فرشته مراقب بود که لیوان همیشه آب داشته باشد. کم‌کم ریشه‌ی نازکی از ساقه‌ی گل بیرون زد. فرشته ریشه را که دید با خوش‌حالی گفت: «می‌دانم. باید کمی دیگر صبر کنم.» چند روز گذشت. تعداد ریشه‌ها بیش‌تر شد و ساقه‌ها قوی‌تر شدند. فرشته با خودش گفت: «به نظرم وقتش رسیده؛ اما نمی‌دانم چه کار کنم!» و لیوان گل را برداشت و رفت توی حیاط، پیش پدر. پدر که مشغول باغبانی بود، گفت: «حالا فقط یک چاله‌ی کوچک می‌خواهی تا گلت را بکاری.» فرشته یک چاله‌ی کوچک کند و اولین گلش را توی باغچه کاشت.



رسول خدا(ص) فرمود: «آموزش بدهید و خشونت نکنید.»

آموزگار باش

آقای احمدی معلّم خوش نویسی بود. درس جدید را توضیح می داد که قلم نی از دست مرتضی افتاد و تقی صدا کرد. بچه ها زدند زیر خنده. آقای احمدی اخم هایش رفت توی هم. کمی صبر کرد و دوباره درس را ادامه داد. مرتضی قلم نی را برداشت و شروع کرد به تراشیدن آن. آقا معلّم این بار خیره نگاهش کرد. پیچ پیچ بچه ها و قرچ قرچ نیمکت ها درآمد. آقای احمدی عصبانی شد. یک راست رفت به طرف مرتضی. خواست ورقه را از زیر دستش بیرون بکشد که چشمش افتاد به سرمشقی که روی ورقه بود: با کسی که از او می آموزید یا به او یاد می دهید، نرم خو باشید. آقا معلّم بی حرکت ماند. فکری کرد و به خودش قول داد، هرگز سفارش پیامبر را فراموش نکند. بعد برگشت تا بقیه ی درس را توضیح بدهد.



حضرت علی(ع) فرمود: «به احترام معلّم از جا بلند شو، هر چند فرمان روا باشی.»

معلّم من

حواسش به برگه های روی میز بود. منشی چند ضربه به در زد. گفت: «آقای مدیر! مهمان دارید.» و بدون این که در را ببندد، رفت. مدیر جوان از خودش پرسید: «چه مهمانی؟ آن هم آن قدر مهم که منشی در را برایش باز گذاشته!»

پیرمردی عصازنان آمد تو. مدیر جوان با دیدن او، ناگهان همه ی کودکی اش جلوی چشم هایش ظاهر شد. یادش آمد که چه طور هر روز از خانه تا دبستان می دوید و کلمه به کلمه از معلّم مهربانش درس می گرفت.

فوری از جا بلند شد، جلو رفت. معلّمش را بغل کرد. صورت پر از چروکش را بوسید. چشم های آقای معلّم پر از اشک شادی شد.



ناخن‌هایت را به من نشان بده!

جانوران، ناخن‌های جورواجوری دارند. بعضی‌ها بسیار تیز هستند، بعضی‌ها بلند و بعضی‌ها هم قوی. جانوران از ناخن‌هایشان برای کارهای مختلفی مانند شکار کردن، کندن زمین، دفاع از خود، بالا رفتن از درخت و... استفاده می‌کنند. در این شماره با بعضی از انواع ناخن‌های جانوران آشنا می‌شویم که گاه نامش پنجه است و گاه چنگال.



ناخن‌هایی برای جنگ با جاگوار!

مورچه‌خوار بزرگ ناخن‌هایی به طول ۱۰ سانتی‌متر دارد که راه رفتن با آن‌ها چندان هم ساده نیست؛ اما این ناخن‌ها همیشه هم دردسرساز نیستند و گاهی جان‌شان را نجات می‌دهند. به خصوص وقتی که مورچه‌خوار می‌خواهد خود را از دست جاگوار که قصد خوردنش را کرده، نجات بدهد.



چه ناخن‌های بلندی!

آرمادیلوی بزرگ با طولی کم‌تر از ۱ متر، پنجه‌هایی تقریباً به طول ۲۰ سانتی‌متر دارد؛ یعنی حدود ۲۲ درصد طول بدنش. آرمادیلوی بزرگ، بلندترین ناخن نسبت به طول بدن را در میان جانوران دارد. این جانور که در آمریکای جنوبی زندگی می‌کند از ناخن‌های بلندش برای کندن زمین و یافتن طعمه استفاده می‌کند.



مراقب باش عصبانی اش نکنی!

کاساوری، پرنده‌ی خوش‌رنگی است که در استرالیا زندگی می‌کند. پاهای این پرنده سه انگشت دارد که انگشت وسط، ناخن به طول حدود ۱۳ سانتی‌متر دارد. این پرنده وقتی خشمگین می‌شود با پاهای قوی خود، ضربه‌های محکمی می‌زند.



ناخن‌هایی برای چسبیدن به درخت!

تنبل سه‌انگشتی از ناخن‌های ۱۰ سانتی‌متری اش برای چسبیدن به درخت استفاده می‌کند. ناخن‌هایش کاربردهای دیگری هم دارند؛ مثل برداشتن غذا و بردن آن به دهان. تنبل‌های سه‌انگشتی در جنگل‌های آمریکای جنوبی و مرکزی زندگی می‌کنند و به‌کند حرکت کردن معروف هستند.



ناخن‌هایی که کامل جمع نمی‌شوند!

همه‌ی گربه‌سانان می‌توانند ناخن‌های پنجه‌شان را جمع کنند، به جز یوزپلنگ‌ها. گربه‌ها تنها زمانی پنجه‌هایشان را باز می‌کنند که می‌خواهند شکار کنند، یا این که زمین را برای تعیین قلمرویشان بکنند و یا از درخت بالا بروند. گربه‌ها ناخن‌هایشان را جمع می‌کنند تا آن‌ها آسیب نبینند؛ اما یوزپلنگ‌ها ناخن‌هایشان را همیشه لازم دارند. ناخن‌های آن‌ها، مانند میخ کف کفش‌های فوتبالیست‌ها به آن‌ها کمک می‌کند که استوارتر بدونند و زمین نخورند.



ناخن به جای شانه‌ی مو!

ناخن‌های بیش‌تر جانوران برای شکار کردن، بالا رفتن از درخت، دفاع کردن یا کندن زمین است؛ اما ناخن‌های گِلاگو تنها یک وسیله‌ی آرایشی است. گِلاگو از انگشت‌ها و ناخن‌های جالبش برای آراستن موهایش استفاده می‌کند. گِلاگوها در آفریقا زندگی می‌کنند و شب‌زی هستند.

يك سر و دو گوش!

گوش‌های ما مهم هستند. يکى از يکى مهم‌تر!
آن قدر مهم هستند که برايشان ضرب‌المثل هم ساخته‌اند. مثلاً: يک گوش در است و يک گوش دروازه. يا ديوار موش داره، موش هم گوش داره!
تا حالا فکر کرده‌ايد که اگر گوش نداشتيم چه مى‌شد؟ حَتّی فکرش هم مى‌تواند شما را نگران کند!
اما حالا هر کدام از ما دو گوش سالم داريم! پس بهتر است مراقبشان باشيم: بعد از حمام مى‌توانيد لاله‌ی گوش‌ها را با يک دستمال نرم و تميز، به آرامی خشک کنيد.
اگر دوست داريد با گوشى به موسيقى يا درس‌هايتان گوش بدهيد، صدايش را در حدی تنظيم کنيد که باعث کاهش شنوايی نشود.
صدای بلند و وارد شدن ضربه هم مى‌تواند به شنوايی گوش آسیب بزند. پس وقتی مشغول بازی هستيد مراقب خود و دوستانتان باشيد و نزديک گوش هم فرياد نکشيد يا ضربه نزنيد.
راستى! اگر از گوشواره استفاده مى‌کنيد، بهتر است که گوشواره‌های سبک را انتخاب کنيد.
اين هم يک خبر خوب در گوشى:
گوش طوری آفریده شده است که بتواند از خودش محافظت کند. به همين خاطر، از خودش يک ماده‌ی زرد رنگ ترشح مى‌کند که به آن موم مى‌گويند. وظيفه‌ی موم گوش اين است که اجازه ندهد گرد و خاک يا حشره‌ای وارد گوش شود. پس لازم نيست که بى‌دليل موم گوش را پاک کنيم.
يادمان باشد که خبرهای خوب را با گوش‌های سالم مى‌توانيم بشنويم!



عصبانی بودم!

آرام هستم!



وقتی عصبانی می‌شویم، پدلمان دارد به ما خبر می‌دهد که از چیزی خیلی ناراحت شده‌ایم. این یک اتفاق عادی است.

اما احساس عصبانیت و خشم به سرعت بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود. کسی که عصبانی است به خودش و دیگران آسیب می‌رساند. او ممکن است فریاد بکشد یا حتی کسی را هل بدهد.

کمی فکر کنید! حالا روی یک کاغذ چیزهایی که شما را خیلی عصبانی می‌کند بنویسید.

این کار کمک می‌کند که آماده باشید و بتوانید راحت‌تر جلوی خشمتان را بگیرید. مثلاً یک دوست به شما قول داده است که با هم درس بخوانید؛ می‌بینید که با دوست دیگران مشغول بازی است! یا متوجه می‌شوید که کسی توپ جدید شما را بدون اجازه برداشته است. معلوم است که این چیزها هر کسی را عصبانی می‌کند.

اما راه‌هایی هم وجود دارد که بتوانید یاد بگیرید و از این به بعد، خشمتان را کوچک و حتی خاموش کنید.

می‌شود فکرتان را درباره‌ی آن موضوع عوض کنید. یعنی به خودتان بگویید: «اشکالی ندارد! من هم گاهی از وسایل او استفاده کرده‌ام!»

یک راه بامزه‌ی دیگر هم هست! می‌توانید اول کمی با خودتان جدول ضرب تمرین کنید!

آن وقت بعد از چند نفس عمیق، با صدای کاملاً معمولی به کسی که شما را عصبانی کرده، بگویید که از کارش خیلی ناراحت شده‌اید.

حالا ببینید که چه احساس خوب و فوق‌العاده‌ای دارید! چون موفق شده‌اید آتش خشم و عصبانیت را خاموش کنید. هزار آفرین!

پینگ

تنیس روی میز

در این ورزش دو نفر یا دو تیم دو نفره در دو طرف میز با هم رقابت می کنند. بازیکن با راکت به توپ ضربه می زند. اگر توپ از تور عبور کند و در زمین حریف بخوابد، یک امتیاز به دست می آورد. مسابقه‌ی تنیس از ست‌های یازده امتیازی تشکیل می شود. هر بازیکن یا تیمی که در چهار ست پیروز شود، برنده‌ی مسابقه است.



چه وقت؟ کجا؟

این ورزش خیلی قدیمی نیست. سابقه‌ی تنیس به دهه‌های آخر قرن نوزدهم می‌رسد. در آن سال‌ها سربازان در هند و آفریقای جنوبی با وسایل دم‌دستی این بازی را شروع کردند. آن‌ها با گذاشتن چند کتاب در وسط یک میز و استفاده از درِ نوشابه و قوطی سیگار، این بازی را انجام می‌دادند.

نام‌های مختلف

آمریکایی‌ها به این ورزش تنیس داخل سالن می‌گفتند. انگلیسی‌ها نام تنیس روی چمن‌های مینیاتوری را روی این ورزش گذاشتند. گوسیما، پیم‌پام، ویف‌واف، نام‌های دیگر این رشته‌ی ورزشی بود؛ اما آخرین و مناسب‌ترین نام از صدای برخورد توپ به میز گرفته شد؛ یعنی پینگ‌پنگ.

میز بازی

رنگ میز پینگ‌پنگ سبز یا آبی تیره است. علت این انتخاب جلوگیری از بازتاب نور است. طول میز $2/74$ و عرض آن $1/52$ متر و ارتفاع آن از سطح زمین 76 سانتی‌متر است. خط سفیدی به عرض دو سانتی‌متر، میز را به دو قسمت مساوی تقسیم می‌کند.

راکت بازی

راکت بازی از نظر وزن، شکل و اندازه محدودیتی ندارد؛ اما یک طرف آن باید قرمز و طرف دیگرش سیاه باشد. رویه‌ی راکت با اسفنج و لاستیک پوشیده می‌شود. دست‌کم 85 درصد جنس تیغه‌ی راکت از چوب طبیعی است.



پینگ

توپ

وزن توپ تنیس ۲/۷۰ گرم و جنس آن پلاستیکی است. برای بازی روی میز سبز از توپ سفید و روی میز آبی از توپ نارنجی استفاده می‌شود.

شروع بازی

برای شروع بازی قرعه‌کشی می‌کنند. داور توپ را در دست می‌گیرد، بعد دست‌های خود را زیر میز پنهان می‌کند. بازیکنی که محل توپ را درست تشخیص بدهد، بازی را شروع می‌کند.

ادامه‌ی بازی

اولین ضربه، یعنی ضربه‌ی سرویس باید به هر دو نیمه‌ی زمین برخورد کند؛ اما ضربه‌های بعدی فقط باید به نیمه‌ی زمین حریف زده شود. اگر توپ به زمین حریف برخورد نکند، تیم مقابل یک امتیاز می‌گیرد. اگر توپ در زمین حریف فرود بیاید، کسی که ضربه را زده یک امتیاز می‌گیرد.

واکنش مناسب و به موقع

تنیس یکی از سه ورزش پر تحرک دنیاست. بازیکن تنیس باید قدرت بدنی، هوش و تمرکز خوبی داشته باشد. سرعت توپ در این بازی بالاست و در کم‌تر از ثانیه صورت می‌گیرد. به همین دلیل واکنش بازیکن باید بسیار سریع و به موقع باشد.



سینمایی ها و بلوچ ها

صبورانه و آرام، کوک به کوک نقش می زند بر تکه های پارچه. مثل تمام مردم سرزمینش، بی ادعا زیبایی می آفریند. آخرین کوک را که می زند، پارچه ی سوزن دوزی را روی زمین پهن می کند. دستی روی حاصل زحمتش می کشد و آرام و با دقت پارچه را تا می زند. بوی «دوغ پا»* خانه را پر کرده است. مادرش مثل همه ی زنان این سرزمین، تمام روز را کار می کند. روز جشن است و او باید زودتر به مراسم چوب بازی برسد. صدای آوازی در بازار پیچیده است:

زابل، تو یادگار رستم و یعقوب و فرزخی

قربون خاک و پلگِ تونو، چور و بستونی

با نوای ساز و دُهل، چوب بازی آرام آرام شروع می شود. چوب ها به آهستگی بالا و پایین می روند. کم کم صدای ساز و دُهل تندتر و تندتر می شود.

این بازی پیام صلح، شادی و همبستگی دارد.

*دوغ پا یا دوغ پای غذایی است که گوشت آن را به جای آب، در دوغ می پزند.



بازی بچه ها، در گل افشان



کارگاه سفالگری در کلیورگان



شترسواری در ساحل چابهار



حصیربافی



مزرعه‌ی موز اطراف راسک



دختر بلوچ در حال سوزندوزی



بازار زاهدان

بهشت

آواز گنجشک
باغ بنفشه
گل‌های نارنج...
اردیبهشت است!
یک آسمان نور
یک باغ شادی...
دنیا بهشت است

جعفر ابراهیمی (شاهد)

کی گفته؟

کی گفته دوست دارم
زورم زیاد باشد؟
هوهو کنم، صدایم
مانند باد باشد؟

من یک نسیم هستم
هم نرم و هم یواشم!
کی دیده با هیاهو
چیزی شکسته باشم؟

امروز هم دوباره
یک قاصدک مرا دید
با فوت من هوا رفت
پرواز کرد و خندید

مریم هاشم‌پور

قطار ابر

قطره‌ها همه
جمع می‌شوند
توی آسمان
با قطار ابر
راه می‌روند
روی آسمان

در مسیرشان
سبز می‌شود
کوه و سبزه‌زار
با سلام ابر
می‌شود زمین
سفره‌ی بهار
شهبازی

یک لحظه

دیر می شود

هم تلخم و هم مثل عسل شیرینم
گاهی خوشم و گاه کمی غمگینم
یک لحظه گلم، لحظه‌ی دیگر خارم
باور بکنی یا نکنی، من اینم

شمردن علف در بهار
دیدن روبوسی مورچه‌ها
و انتظار افتادن برگ‌ی دیگر از چنار

مدرسه‌ی من

این جو‌ری دیر می شود

شراره وظیفه شناس

مجید کوهکن

آرزوها

اولین روز بهاری
روی شاخه، رو به خورشید
پیله‌ام را باز کردم
غنچه‌ای راز مرا دید

من شدم آزاد و خوش حال
آروزم شد پریدن
آرزوی دیگر من
شهد گل‌ها را چشیدن

من شدم پروانه‌ی تو
بال‌هایم نرم و زیبا
هرچه دارم از تو دارم
ای خدای آرزوها!

مرضیه تاجری

• تصویرگر: مهسا هدایتی



رایانه‌ای پر از اطلاعات

رایانه پر از اطلاعات شده بود. فکر می‌کرد خیلی سواد دارد. برای همین خودش را می‌گرفت. دکه‌اش را که می‌زدند ناز می‌کرد و روشن نمی‌شد.

چراغش چشمک می‌زد. بوق کوچکی می‌زد و با هزار ناز و ادا و اطوار، پس از مدّتی صفحه‌اش روشن می‌شد. بعد هم برای این که بگوید من خیلی می‌فهمم، یک تابلو به صاحبش نشان می‌داد که یعنی حالا حالاها باید صبر کنی.

صاحب رایانه، اوّل‌ها زیر لب غر می‌زد. گاهی هم با مشّت به رایانه می‌کوبید. رایانه هم که آدم نبود تا دردش بگیرد، مرموزانه می‌خندید.

گاهی وقت‌ها رایانه اصلاً نمی‌خواست کار نکند و هنگ می‌کرد. صاحبش دوباره آن را روشن می‌کرد؛ ولی باز هم رایانه‌ی باسواد، ناز می‌کرد.

اما صاحب رایانه که این چیزها را نمی‌دانست. تا این که یک روز با خودش فکر کرد که شاید رایانه‌اش مریض شده. زود آن را برداشت برد پیش دکتر رایانه‌ها.

گفت: «آقای مهندس، رایانه‌ی من این‌طوری شده! آن‌طوری شده!»

مهندس گفت: «باید ببینم چی شده؟ بگو ببینم، رایانه‌ات چیزی خورده؟»

صاحب رایانه خندید و گفت: «نه بابا، این که دهن ندارد چیزی بخورد؟»



مهندس گفت: «پس برو فردا بیا!»
 فردا صاحب رایانه رفت پیش مهندس و پرسید: «درست شد؟»
 مهندس گفت: «آره، درست شد.»
 پرسید: «مریضی‌اش چه بود؟»
 مهندس گفت: «زیادی باسواد شده بود. رودل کرده بود. همه‌ی سوادهایش را پاک کردم. حالا سبک شد.»
 رایانه هر کاری کرد سوادهایش یادش بیاد، نیامد؛ اما حسابی احساس سبکی می‌کرد.
 مهندس به صاحب رایانه گفت: «بعد از این، هر چیزی گیر می‌آوری نریز تو دل این رایانه. رودل می‌کند. سنگین می‌شود و نمی‌تواند کار کند.»
 صاحب رایانه گفت: «چشم!» و با خوش‌حالی رایانه‌اش را بغل کرد و به خانه‌اش رفت.





پدر گم شده

پسری در خیابان با نگرانی این طرف و آن طرف را نگاه می کرد. آقای پلیس جلو رفت و پرسید: «چی شده پسر جان؟ نکند گم شده ای؟» پسر با خونسردی جواب داد: «خیر... من با پدرم بودم. او گم شده است!»

خروپف

علی رو به برادرش کرد و گفت: «من دیگر با تو توی یک اتاق نمی خوابم! از وقتی که سرت را می گذاری روی بالش تا صبح همش خروپف می کنی. صد بار هم به تو گفته ام، اما فایده ندارد.» برادرش با خونسردی گفت: «اصلاً چنین چیزی نیست. من برای این که ثابت کنم راست می گویم، دیشب تا صبح بیدار ماندم ببینم خروپف می کنی یا نه. و دیدم اصلاً خروپف نمی کنی!»



آقای مطالعه

پدر غرق خواندن یک کتاب بود. پسرش از او پرسید: «پدر جان، شما می دانید کشور چاد کجاست؟» پدر همان طور که حواسش به خواندن کتاب بود، گفت: «من چه می دانم بچه جان. برو از مادرت بپرس، ببین آن را کجا گذاشته است!»



چتر

احمد: علی، تو چرا روزهای آفتابی با خودت چتر می آوری؟
علی: آخه روزهای بارانی پدرم چتر را با خودش می برد!



پول حمام

مادر برای این که پسرش را تشویق به شستن دست و صورتش کند به او گفت: «پسرم اگر دستت را بشویی هزار تومان و اگر صورتت را بشویی، دو هزار تومان به تو می دهم.» پسر گفت: «اگر به حمام بروم چه قدر می دهید؟»



بابا موشی باهوش

آقا موشه با بچه موش و مادرش کنار باغچه‌ی حیاط نشسته بودند. ناگهان یک گربه‌ی بزرگ از روی دیوار پرید وسط حیاط. بچه موش و مادرش از ترس پا به فرار گذاشتند؛ اما بابا موشی ایستاد و مثل سگ‌ها شروع به واق واق کرد. گربه ترسید و پا به فرار گذاشت.

بابا موشی رو به بچه‌اش کرد و گفت: «پسرم، برای همین است که همیشه می‌گویم باید یک زبان دیگر غیر از زبان خودمان بلد باشیم!»



پل

اولی: تو می‌دانی پل را برای چی می‌سازند؟
دومی: معلوم است، برای این که آب از زیرش رد شود!



خواب شیرین

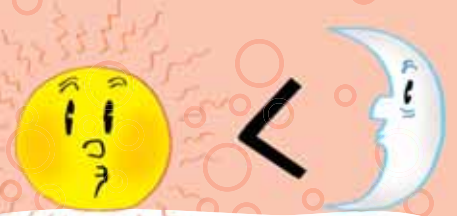
احمد با پدرش پیش دکتر رفت و گفت: «آقای دکتر من چند شب است که خواب عجیبی می‌بینم. مثلاً می‌بینم که عده‌ی زیادی از دوستانم با یک جعبه‌ی شیرینی بزرگ به دیدنم می‌آیند، اما همین که من را می‌بینند، فرار می‌کنند!» دکتر با مهربانی گفت: «عیبی ندارد پسرم. الان دارویی برایت می‌نویسم که دیگر از این خواب‌ها نبینی.»

احمد با عجله گفت: «نه آقای دکتر. لطفاً دارویی بنویسید که آن‌ها دیگر فرار نکنند و من بتوانم تمام شیرینی‌ها را بخورم!»



ماه و خورشید

اولی: به نظر تو ماه بهتر است یا خورشید؟
دومی: معلوم است که ماه بهتر است؛ چون ماه شب‌ها که همه‌جا تاریک است بیرون می‌آید، اما خورشید روزها بیرون می‌آید که همه‌جا روشن است!



تمرین خوب

دکتر: پسرم، امروز سرفه‌ات بهتر شده؟
پسر: بله آقای دکتر، چون از دیروز تا حالا دارم تمرین می‌کنم!

خرید نان

مردی با عجله از راه رسید و صاف رفت جلوی صف نانوايي ایستاد.

شاطر گفت: «آقای محترم، برو ته صف بایست!»

مرد رفت و زود سر جایش برگشت. شاطر با تعجب گفت: «چرا برگشتی؟»

مرد با سادگی جواب داد: «آخر یک نفر ته صف ایستاده بود!»



خاک

خاک یکی از مهم ترین منابع طبیعی کره ی زمین است. لایه ی سطحی پوسته ی زمین از خاک تشکیل شده است. گیاهان، میوه ها و غلات در خاک می رویند. برای تولید انواع محصولات کشاورزی، وجود خاک ضروری و حیاتی است.



خاک چیست؟

خاک مخلوطی از ماسه، سنگ ریزه، آب و هوموس است. هوموس، همان باقی مانده ی اجزای گیاهان است.

لایه های خاک با توجه به عمق آن شامل سه منطقه می شود: ۱- خاشاک ۲- لایه ی سطحی ۳- لایه ی زیرین.

منطقه ی خاشاک، جایی است که ریزبرگ ها و گیاهان روی زمین ریخته اند.

لایه ی سطحی، تیره تر و مخلوطی از ذره های ماسه و هوموس است. فضای بین ذرات را آب و هوا پر می کند.

لایه ی زیرین، همان خاک سفت و متراکم است. این قسمت، گیاخاک و املاح ندارد.

خاک چه طور تشکیل می شود؟

ماده ی اولیه ی خاک، سنگ ریزه ها هستند. عوامل فرسایشی باعث خرد شدن سنگ ها می شوند. زلزله، رانش زمین و فوران آتش فشان ها، سنگ ها را تجزیه می کنند. باکتری ها و قارچ ها باعث تجزیه ی گیاهان مرده می شوند و آن ها را به صورت گیاخاک در می آورند. خاک، مخلوطی از گیاخاک و ذرات سنگ است. باد، خاک را با خودش می برد و همه جا پراکنده می کند.





انواع خاک

خاک ممکن است رُسی، گچی، باتلاقی یا زراعی باشد. خاک زراعی یا همان کشاورزی، بهترین نوع خاک است. این خاک از ذرات ماسه، رس و گِیاخاک تشکیل شده است. نه زود خشک می‌شود، نه خیلی خیس می‌شود.

دانشمندان با مطالعه‌ی خاک، اطلاعات جالب و با ارزشی درباره‌ی کره‌ی زمین به‌دست آورده‌اند. هزاران سال است که انسان‌ها برای تأمین غذای خود و دام‌ها از محصولات کشاورزی و گیاهان استفاده می‌کنند. روی زمین پل‌ها، جاده‌ها، ساختمان‌ها و خانه‌ها را می‌سازند. بسیاری از وسایل داخل خانه‌ها هم از خاک یا گیاهانی که از خاک می‌روید، ساخته می‌شود.

تخریب خاک

عوامل طبیعی و انسان، هر دو در نابودی خاک نقش مهمی دارند. از یک طرف سیلاب، باد و باران باعث تخریب خاک می‌شوند. از طرف دیگر انسان‌ها با تخلیه‌ی مواد شیمیایی کارخانه‌ها در طبیعت، آبیاری غیراصولی زمین‌های کشاورزی، از بین بردن علفزارها و بریدن درخت‌ها به زمین آسیب می‌رسانند.



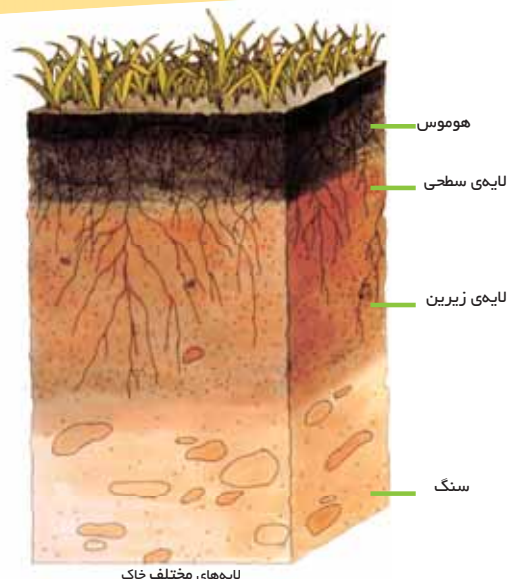
رانش زمین بر اثر تخریب پوشش گیاهی

مراقبت

زمین کشاورزی باید به مقدار کافی مواد آلی و املاح داشته باشد. آلاینده‌ها، خاک و آب‌های زیرزمینی را آلوده می‌کنند. برعکس، استفاده از مواد آلی خاک را در شرایط مناسب نگه می‌دارد.

جانوران هم به شکل‌های مختلف از خاک استفاده می‌کنند. پرستوها روی صخره‌ها و سنگ‌ها یا دیوارهای ساختمان‌ها با گل‌ولای و ساقه‌های علف، آشیانه می‌سازند. مارمولک‌ها، لاک‌پشت‌ها و کرم‌کودیل‌ها در سطح زمین گودال درست می‌کنند. داخل گودال تخم می‌گذارند و روی آن‌ها را با خاک می‌پوشانند.

کرم‌ها در خاک زندگی می‌کنند و غذای خود را از خاک می‌گیرند. آن‌ها با زیرورو کردن خاک، مواد آلی را از سطح زمین به زیرزمین می‌برند. با این کار مواد آلی به‌طور یکنواخت با خاک مخلوط می‌شود.



لایه‌های مختلف خاک

چگونه فکر زمستان باشیم؟

کلیدهای طلایی فقط برای تو!

حتماً داستان آن ملخ را شنیده‌ای که در تابستان به فکر ذخیره‌ی غذا برای زمستان خود نبود و به همین دلیل از سوی دوستانش سرزنش شد؛ چرا که در زمستان غذایی نداشت و ناچار شد از دیگران کمک بخواند. حالا هم تعطیلات در چند قدمی توست و فقط وقتی می‌تواند لذت‌بخش و شیرین باشد که تا پیش از رسیدن آن، برای روزهای بلند و گرم و دلچسبش، برنامه‌ریزی کنی. برای شروع به دفترچه‌ای احتیاج داری که مطابق با کلیدهای زیر، هر برگه را کامل کنی.



کلید اول دوستشان داری!

یکی از مهم‌ترین برنامه‌ها مربوط به کارهایی می‌شود که به آن‌ها علاقه‌مندی و شاید در روزهای درس و مدرسه، فرصت کافی برای انجامشان نداری؛ مثل فعالیت‌های ورزشی. شاید هم به کارهای هنری علاقه‌مند باشی؛ مانند نقاشی، موسیقی، آشپزی و ... گاهی هم درست کردن مجموعه‌ای از چیزهایی که دوست داری جالب است؛ مانند مجموعه‌ای از تصاویر مجلات و یا نمونه‌هایی از برگ‌ها و ... شناختن این موارد به تو کمک می‌کند تا بتوانی فهرستی از کارهای دوست‌داشتنی خودت را در صفحه‌ی «کارهای دوست‌داشتنی من» بنویسی.

کلید دوم لازم است دوستشان داشته باشی!

گاهی ممکن است به انجام فعالیت خاصی علاقه نداشته باشی، اما مادر و پدر و یا معلم‌ان توصیه می‌کنند آن کار را انجام دهی. در این صورت لازم است در بخشی از فهرست خود به این موارد هم اشاره کنی. برای مثال، پدر می‌گوید امسال تمرین کن تا بتوانی خودت لباس‌هایت را اتو بکشی. یا مادر می‌گوید تابستان‌ها مسئولیت آب دادن و رسیدگی به گلدان‌های خانه با توست. این قبیل فعالیت‌ها را در صفحه‌ی کنار فهرست کارهای دوست‌داشتنی‌ات اضافه کن تا کم‌کم بتوانی به آن‌ها علاقه‌مند شوی و با تمایل بیش‌تری انجامشان دهی. اسم این صفحه را «کارهایی که می‌خواهم دوست داشته باشم» بگذار.





کلید سوم سهم من چه شد؟



وقتی روز آخر مدرسه به خانه می‌آیی، بهتر است با کیف و کتاب مدرسه‌ات خداحافظی نکنی؛ چون بخش مهمی از فعالیت‌های تعطیلات به یادگیری و آموزش مربوط می‌شود. نه این که دوباره همان کتاب‌های درسی‌ات را بخوانی؛ اما بهتر است پیش از تمام شدن مدرسه، از معلم هر درس بخواهی تا کتاب، انیمیشن و یا بازی‌هایی را به تو معرفی کند که برای تقویت و مرور برخی مباحث درسی مفید هستند و باعث می‌شود برای درس‌های سال آینده آمادگی بیش‌تری پیدا کنی. این منابع را در صفحه‌ی دیگر دفترچه‌ات بنویس و اسم آن را «یادگرفتنی‌ها» بگذار.



کلید چهارم مصاحبه!

پیش از این که با توجه به فهرست‌های توی دفترچه‌ات، تعطیلاتت را برنامه‌ریزی کنی، لازم است با بزرگ‌ترهای اطرافت و چند نفر از دوستانت مصاحبه کنی. پیش از گفت‌وگو به آن‌ها بگو که چند سؤال درباره‌ی تعطیلات داری و از آن‌ها بخواه تا زمان مناسبی برای این کار در نظر بگیرند. سپس سؤال‌های زیر را بپرس:

- بهترین خاطره‌ی تابستان شما در زمانی که هم سن من بودید، چیست؟
 - در آن زمان، تابستان‌ها به چه کارهایی مشغول می‌شدید؟
 - آن روزها، انجام چه کارهایی در طول تابستان برای شما مفید بود؟
- از بین تمام پاسخ‌ها، نکته‌های جالب را جدا کن و در یک فهرست با این عنوان بنویس: «پیشنهاد اطرافیان»



کلید پنجم یک نگاه کافی است!

حالا که اطلاعات خوبی به دست آورده‌ای، لازم است آن‌ها را در یک برنامه‌ی تابستانی جای دهی. برای این کار نوشته‌های هر چهار فهرست را کنار هم بگذار و تلاش کن تا مهم‌ترین و بهترین‌های هر کدام را انتخاب کنی. ممکن است از هر فهرست تنها تعدادی را برای این تابستان انتخاب کنی و بقیه‌ی موارد برای زمان دیگری باقی بماند. پس از انتخاب آن‌ها و مشورت با مادر و پدر، برنامه‌ی قطعی را مشخص کن. سپس مقابل هر کار، روزها و ساعت‌های مناسب برای انجام آن را بنویس. با این کار در هر روز از تعطیلات تنها با نگاه کردن به برنامه‌ات، می‌فهمی که چه کارهایی را باید انجام دهی.





بچه خرس

کلاغ: خب بیا بیرون، کسی جلوت رو نگرفته. راه بازه و جاده دراز.

بچه خرس: نمی تونم... از در بیرون نمی آم.
خانم خرگوش: از بس که خوردی و خوابیدی!
کلاغ: به ذره زور بزنی، رد بشی.

بچه خرس: نمی تونم، نمی شه، این تو گرفتار شدم. یه کاری برام بکنید، زود باشید، وگرنه خونه رو خراب می کنم.
آقا خرگوش: نه، نه! خرابش نکن. الان یه راهی پیدا می کنم (رو می کند به کلاغ) تو راهی به فکرت نمی رسه کلاغه؟
کلاغ: من؟ من راه پیدا کنم؟! آخه به تو هم می گن خرگوش باهوش؟ خب یه کم فکر کن.

خانم خرگوش: راست می گه، فکر کن! فکر کن! عقلت رو به کار بنداز!

آقاخرگوش (راه می رود و با خودش حرف می زند):

درسته، من باید یه راهی پیدا کنم. من خرگوشم، خرگوش باهوش... فکر می کنم. فکر، فکر، فکر... (با خوش حالی) پیدا کردم!

بچه خرس: زود باشید، بیاین من رواز این تو در بیارین، وگرنه

شخصیت ها:

آقا خرگوش، خانم خرگوش، کلاغ، بچه خرس، قصه گو

بچه خرس: چی شد؟ رفت؟

خانم خرگوش (با ناراحتی): نه خیر، موندگار شده، دقیقه به دقیقه هم غذا می خواد.

کلاغ: ای وای! هنوز این جاست؟ من فکر می کردم که رفته.
صدای بچه خرس: آهای... بیاین کمک کنید! من می خوام پیام بیرون، هوا خوری، خسته شدم.



خودخواه

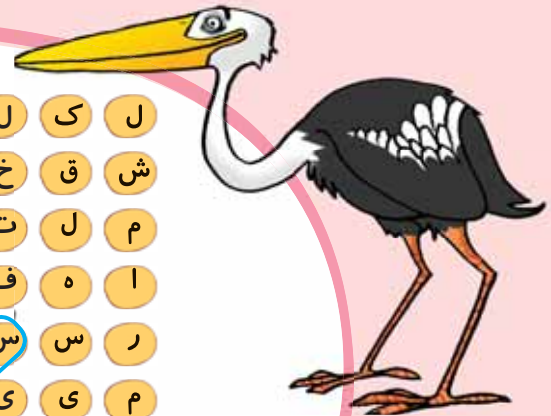
نیست. فقط باید گشنگی بکشی و لاغر بشی، همین!
خانم خرگوش و کلاغ (با شادی دست می‌زنند): آفرین، آفرین
به آقا خرگوش باهوش ما!
قصه گو: خرس مجبور شد روزها و هفته‌ها گشنگی بکشد تا
لاغر بشه. درست مثل روز اولش. بالاخره روزی رسید که دیگه
می‌تونست از در بیرون بیاد.
بچه خرس: من دارم می‌آم بیرون.
خانم خرگوش: اگه حسابی لاغر شدی...
کلاغ: که باید حسابی لاغر شده باشی...
آقاخرگوش: می‌تونی بیای بیرون!
بچه خرس به سختی از در خانه بیرون می‌آید. همه‌ی حیوانات
کنار هم ایستاده‌اند و تماشایش می‌کنند. بچه خرس سرش را
پایین می‌اندازد و از صحنه خارج می‌شود.
حیوانات قصه، ذوق زده به هوا می‌پزند و شادی می‌کنند.
همه با هم: هورا! هورا! زنده‌باد خرگوش باهوش ما!

خونه‌رو خراب می‌کنم و می‌آم بیرون.
آقاخرگوش (با حالت پیروزمندانه): اما تو نمی‌تونی این کارو
بکنی بچه خرس نادون!
بچه خرس: بله، بله؟ کی بود به من گفت بچه خرس نادون؟
هان، کی بود؟
آقاخرگوش: من بودم، باز می‌گم: تو به بچه خرس خودخواه
و نادونی.
بچه خرس: چی گفتی؟ نفهمیدم. الان می‌زنم خونه‌تون رو
خراب می‌کنم.
آقاخرگوش: گفتم که نادونی، چون نمی‌دونی که اگه خونه
خراب بشه، روی سر خودت خراب می‌شه. پس تو نمی‌تونی
این کارو بکنی. از اول هم باید این رو می‌فهمیدم و از داد و
بیدادت نمی‌ترسیدم.
بچه خرس (با صدای ضعیف): پس... پس من چه جوری پیام
بیرون؟
آقاخرگوش: فقط یه راه داره. این که اون قدر غذا نخوری تا
لاغر بشی، مثل روز اولت.
بچه خرس (با التماس): نه، نه... من نمی‌تونم غذا
نخورم. یه راه دیگه پیدا کن.
آقاخرگوش: هیچ راه دیگه‌ای



کلمه‌ی مربوط به هر توضیح را در جدول پیدا کنید و مانند نمونه‌ها، دور آن را خط بکشید.
حروف کلمه‌ها به صورت‌های افقی، عمودی یا مورّب در جدول گذاشته شده‌اند.

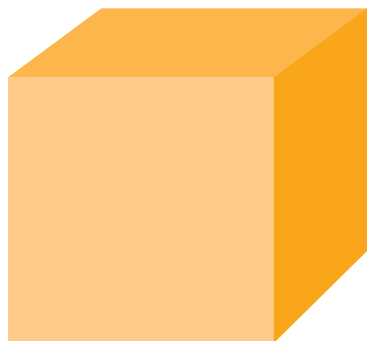
- از کتاب‌های شاعر بزرگ ایرانی نظامی گنجوی
- از کشورهای همسایه‌ی شمالی ایران
- یکی از حواس پنج‌گانه
- از کوه‌های بلند در شمال غربی ایران
- بلندترین قسمت کوه
- از شکل‌های هندسی که چهار ضلع آن با هم برابر و دارای
- زاویه‌های تند و باز است.
- از آثار باستانی دوره‌ی ساسانی در کرمانشاه
- ریشه‌ی این گیاه خوراکی است که به پخته‌ی آن لبو می‌گویند.
- ماده‌ای که قابلیت حل شدن مواد دیگر را در خود داشته باشد.
- از خزندگان بسیار کوچک که قادر به بازسازی دم خود است.
- واحد اندازه‌گیری مایعات و گازها
- از مواد ساختمانی که با آن بتون هم می‌سازند.
- مهاجرت از محلی به محلّ دیگر را می‌گویند.
- از پرندگان مهاجر که بر بلندترین قسمت‌های خانه‌ها لانه درست می‌کند.
- شهری کنار دریا که کشتی‌ها در آن جا توقّف می‌کنند.



● هوشنگ شرقی

چند بُرش؟

طول، عرض و ارتفاع این مکعب سه سانتی‌متر است.
اگر بخواهیم آن را به ۲۷ مکعب کوچک با طول، عرض و ارتفاع
یک سانتی‌متر تقسیم کنیم، با چند برش باید آن را تقسیم
کنیم؟



سودوکوهای عجیب و غریب

برای حلّ این سودوکوها باید:

در هر ردیف فقط یکبار عددهای ۱ تا ۵ نوشته شود.

در هر ستون فقط یکبار عددهای ۱ تا ۵ نوشته شود.

در هر قسمت مشخص شده (با رنگ‌های یکسان) نیز فقط یکبار عددهای ۱ تا ۵ نوشته شود.

	۳	۲		
				۱
۴				
			۵	

		۵		
			۴	
۳	۲			
			۱	

معما، معما!

مادربزرگ فرزند از او پرسید: «فرزادجان! کلاس شنایت کی شروع می‌شود؟»
فرزند گفت: «مامان‌جون! چند بار می‌پرسید؟ این را که ده روز پیش هم پرسیدید!»
مادربزرگ گفت: «حق با توست عزیزم؛ اما من دیگر پیر و فراموشکار شده‌ام.»
فرزند گفت: «آن موقع گفتم اگر پریروز این سؤال را پرسیده بودید، می‌گفتم سه هفته‌ی دیگر که روز شنبه است، کلاس شروع می‌شود!»
حالا شما بگویید، این گفت‌وگوی فرزند و مادربزرگش چه روزی از هفته اتفاق افتاده؟



جواب‌های درست

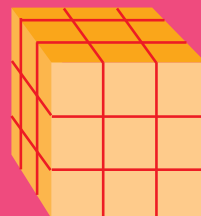
۱	۲	۳	۴	۵
۲	۳	۴	۵	۱
۳	۴	۵	۱	۲
۴	۵	۱	۲	۳
۵	۱	۲	۳	۴

معما، معما!

پریروز ده روز پیش، می‌شود دوازده روز پیش و سه هفته بعد از آن می‌شود که روز دیگر (۹-۱۲-۲۱) پس که روز بعد شنبه است، یک هفته از آن کم می‌کنیم یعنی دو روز بعد هم شنبه است، در نتیجه حالا پنج‌شنبه است!

چند پیرش؟

شش برش کافی است. به شکل نگاه کن!





آشنایی با جانوران، خزندگان

نویسنده: حسن سالاری

ناشر: مؤسسه‌ی فرهنگی مدرسه‌ی برهان (انتشارات مدرسه)

تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۰۰۳۲۴-۹

باورت می‌شود که تو آتارا، تنها بازمانده‌ی دوران دایناسورها هنوز هم زندگی می‌کنی؟

می‌دانی کومودو، بزرگ‌ترین سوسمار دنیا اصلاً زهر ندارد؟ این سوسمار بزرگ را شاید بتوانی در اندونزی پیدا کنی، آن هم درست وقتی که در حال شکار یک بز بزرگ است...

ارمیس کوبیری هم از تنبل‌ترین سوسمارهای کوچک است. او بامداد آفتاب می‌گیرد و بعد تمام ظهر در سایه استراحت می‌کند.

عجیب است نه؟

کتاب خزندگان، از مجموعه‌ی کتاب‌های آشنایی با جانوران، مانند یک دایره‌المعارف تمام خزندگان را معرفی کرده است. معرفی‌های علمی جالب، همراه با عکس‌های عجیب...



صدای بال لک‌ها

سروده‌ی مریم اسلامی

تصویرگر: سحر حق‌گو

ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

تلفن: ۰۲۱-۸۸۷۱۵۵۴۵

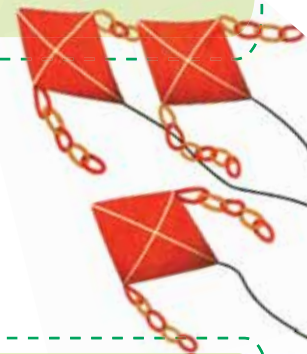
جنگ پر از لحظه‌های تلخ و شیرین است؛ «صدای بال لک‌ها» تصویرهایی پر احساس از همین لحظه‌هاست. کتاب مجموعه‌ی ده شعر متفاوت از جنگ است؛ گاهی از فیلم جنگی می‌گوید، گاهی از ویلچر و گاهی از پسر بچه‌ای که جای پدرش را در خانه پر می‌کند؛ شعرهای با عناوینی مثل این‌ها:

مثل نمایشگاه عکس است

عکاسی محمود آقا

یک عالمه او عکس دارد

از جنگ‌های سخت دنیا



گوانجی و ۳۶۰ درجه‌ی جادویی

نویسنده: الهام مزارعی

تصویرگر: سحر بردایی

ناشر: پیدایش

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۷۰۲۷۰

کشتی به راه می‌افتد و گوانجی از خانه دور و دورتر می‌شود. مامان که توی آشپزخانه سوپ جو می‌پزد، زیر لب غر می‌زند: «باز هم این بچه صدای تلویزیون را بلند کرد، از دست تو!» و نمی‌داند که او راست راستی توی کشتی دزدهای دریایی به طرف اقیانوس آرام می‌رود. کشتی دور و دورتر می‌شود... خانه، مامان و سوپ جویش اول یک نقطه‌ای بزرگ و بعد کوچک و کوچک‌تر می‌شوند، درست به اندازه‌ی یک اتم... گوانجی نامی است که رئیس دزدان دریایی روی پسیزده‌ساله‌ی داستان می‌گذارد و معنی آن، دلیر و قهرمان است.

این کتاب شامل هشت فصل به هم پیوسته است: غول چراغ جادویی من، شاه‌میگوی سخنگو، کوه یخی خیلی خیلی عصبانی، جزیره‌ی پادناها و...



بسته‌ی آموزش رایانه به کودکان

نویسنده: سعیده مفیدی‌نسب

تصویرگر: خدیجه گلبنائی

ناشر: روشنگران راه فردا

تلفن: ۰۳۵-۳۷۲۶۰۱۳۴

سامان و سحر خواهر و برادرند. آن‌ها با یک موش غیر عادی دوست می‌شوند. موشی که نه سَنَس را می‌داند و نه مثل بقیه‌ی موش‌ها بازیگوش است. اما همه‌چیز را دربارهِی رایانه می‌داند. او در مجموعه‌ی کتاب‌های مبانی و ویندوز، نرم افزار واژه‌پرداز (یا همان ورد خودمان) و نرم افزار صفحه گستره (همان اکسل خودمان)، کار کردن با رایانه و برنامه‌های آن را با زبانی ساده آموزش می‌دهد.



لیموناد



طرز تهیه

- آب لیموترش تازه، نعناع، نصف لیموی تازه و شکر را با کمک بزرگ‌ترها در مخلوط‌کن بریزید تا خوب مخلوط و نرم شود.
 - آب و یخ را هم در مخلوط‌کن بریزید و صبر کنید تا یخ خرد شود.
 - لیموناد را در لیوان بریزید و با چند برگ نعناع تزیین کنید.
- نوش جان!

مواد لازم

- آب لیموترش تازه (چهار قاشق غذاخوری)
- شکر (یک قاشق غذاخوری)
- لیموترش بدون دانه خرد شده (نصف یک عدد)
- نعناع تازه (چند برگ)
- آب (دو لیوان)
- یخ (چند قطعه)

شاعری که سفر را دوست داشت

• جعفر ابراهیمی (شاهد)
• تصویرگر: نسیم نوروزی

سعدی یکی از شاعران بزرگ ایرانی است. او حدود ۸۰۰ سال پیش در شهر شیراز به دنیا آمد. در کودکی پدرش را از دست داد. در اوایل جوانی به بغداد رفت و در مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد به تحصیل علم و دانش مشغول شد. سعدی مرد سفر بود و جهان‌گردی را دوست داشت. او پس از سفرهای بسیار در پنجاه‌سالگی به زادگاهش بازگشت و پس از آن، به نوشتن دو کتاب گلستان (به نثر) و بوستان (به نظم) مشغول شد. بوستان و گلستان، از بهترین و مهم‌ترین کتاب‌های زبان فارسی هستند. در آن‌ها حکایت‌های شیرین و آموزنده با زبانی ساده و روان بیان شده است. سعدی شیرازی، شهرت جهانی دارد. آرامگاه این شاعر بزرگ در شیراز است و به «سعدیه» معروف است.



نمونه‌ای از بوستان:

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست، من کیستم؟ گر او هست، حقاً که من نیستم
چو خود را به چشم حقارت بدید صدف، در کنارش به جان پرورید
بلندی از آن یافت، کاو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد



نمونه‌هایی از نثر گلستان:

میان دو کس جنگ چون آتش است
سخن چین بدبخت هیزم کش است

میان دو تن آتش افروختن
نه عقل است و خود در میان سوختن

پیش دیوار آن چه گویی هوش‌دار
تا نباشد در پس دیوار، گوش

دوستی را که به عمری فراچنگ آرند، نشاید که به
یک‌دم بیازارند.



گل نعمتی است فرستاده از بهشت

● فاطمه رادپور
● لیلا علی زاده

من گل آفتاب گردان هستم

هر گل برای خودش معنایی دارد. گل آفتاب گردان نشانه‌ی امید، گرمی، بی‌گناهی، شادی، ستایش و عمر طولانی است.
این گیاه در یک سال حدود سه متر رشد می‌کند.

ابتدا سرخ‌پوست‌های آمریکایی آفتاب گردان را می‌کاشتند و به عنوان یک منبع غذایی از آن استفاده می‌کردند. امروزه در بیش‌تر نقاط دنیا این گل کشت می‌شود. از دانه‌ی آفتاب گردان، روغن بسیار مفیدی به دست می‌آید.

اسم دیگر این گیاه، آذرگون است؛ چون به نور آفتاب خیلی وابسته است. این گل در ساعت‌هایی از روز به سمت خورشید می‌چرخد؛ برای همین به آن آفتاب گردان می‌گویند.

گل آرابی

گل آفتاب گردان، طبیعت وحشی و زیبایی دارد. حتی یک قوطی حلبی خالی هم می‌تواند گلدان مناسبی برایش باشد. چند برگ سبز انجیر، لابه‌لای گل‌های زرد ترکیب زیبایی به وجود می‌آورد. می‌توانید یک سبذ حصیری زیر قوطی بگذارید. با همین تزیین ساده گلدان تان را به مهمانی طبیعت ببرید.



نگهداری گل در منزل یا مدرسه به شما شادابی و سرزندگی می‌دهد و به تلاش بیش‌تر برای رسیدن به زیبایی‌ها، امیدوار تان می‌کند.